

رگه های زیتونی

عقیق

دفتر شعر

زهراباقری (دودابه)



نیشابور ۱۳۸۵

باقری زهرا، ۱۳۳۴
رگه های زیتونی عقیق / دفتر شعر زهرا باقری (رودابه) . نیشابور : شادیاخ ،
۱۳۸۵
۱۴۴ ص .

شابک: 964-92609-9-4

بها: ۱۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

شعر فارسی - قرن ۱۴ .

۷۹۶۳ PIR ۱۳۸۵ ر ۸ / ۷۲۲ الف / ۱ / ۶۲ فا ۸

۲۱۳۲۸۱ - ۸۵ م

کتابخانه ملی ایران

سراینده : زهرا باقری (رودابه)
حروف چین و صفحه آرا : مهتاب زبردست
طرح جلد : فرزاد ادیبی
ویراستار : بهروز وندادیان
قطع : رقعی
نوبت چاپ : اول ۱۳۸۵
شمارگان : ۲۰۰۰
تعداد صفحات : ۱۴۴
شابک : ۹۶۴-۹۲۶۰۹-۹-۴
ناشر : شادیاخ
نیشابور - خیابان ۱۵ خرداد ، مؤسسه فرهنگی هنری توحید منش ، ، صندوق
پستی ۶۸۳ تلفن : ۳۳۳۱۵۳۹ و ۲۲۲۳۴۴۶
صندوق پستی مولف : ۴۳۴

۱۳	فرصت پرواز
۱۶	نماز در جهنم
۱۹	گریوه های تب
۲۱	خاک ترک خورده ی نجیب
۲۳	حریر بلور
۲۵	پشت کوهی شیرین
۲۷	از کوچه های بن بست
۲۹	تسکین سیمرغ
۳۱	سرگیجه های پنجره
۳۳	در بارش معکوس
۳۵	تنگنای انکار
۳۷	ساحلی از طوفان
۳۹	لمس پنهان
۴۱	سرکش ترین زلیخا
۴۳	طعم پریزاد
۴۵	خنده های تقویم
۴۷	اتفاق تماشایی
۴۹	غلظت گیج کوچه

۵۱	رکعتی عاشقانه
۵۳	تب سرسخت
۵۶	فرصت به آتش
۵۸	رخصت تعذیر
۶۱	منظومه ی بلقیس
۶۳	شبی همدست غزل
۶۵	تناقض
۶۸	تجاهل
۷۰	نامه های تو
۷۲	نذر عسلی ها
۷۴	پلنگ سر شکسته
۷۶	تسلیم شهرزاد
۷۸	ورق ورق قفس
۸۰	تاخت دو اسبه
۸۲	شبی سکوت
۸۴	کج دار مریز!!
۸۶	هم صحبت من!
۸۸	پیام
۹۰	همیشه با من و ... من!
۹۲	احتراق باورها
۱۰۱	رکوع غزل

۱۰۳	حس لطیف مخمل و ابریشم
۱۰۵	دست نه سالگی گمشده ام
۱۰۸	زیر لایه لایه زمهریر
۱۱۰	بعد از تمام افت و خیزها
۱۱۲	ردیف کیوتر
۱۱۴	نمازی بر عشق
۱۱۶	شلوغ تنهایی
۱۱۸	تلنگر خورشید
۱۲۱	این موج های کور
۱۲۳	مطرود
۱۲۶	آنا تومی جنون
۱۲۸	صله ی سرخ شعرهایم تو
۱۳۰	آه! اردیبهشت
۱۳۲	آه! این شعرها عصب دارند
۱۳۴	... روز دهکده
۱۳۶	چند رباعی

به نامش « که یکس هست و هیچ نیست جز او ... »

مدخل :

من و تو کاملاً شبیه همیم .

غیر از آن چشم های میناتور ،

چشم هایی که اصفهان و سه گاه می نوازند و شور در ماهرود -

« تسکین سیمرخ ،

اهل مقدمه نیستم .

دفتر سوم رودابه را به تورق نشسته ام : صدایش می کنم رودابه ، یلی
است در واقع برازنده ی او که مادر رستم بخوانیمش ؛ ادامه ی حماسه ، از
نوع عاشقانه ها . آتشی که می وزد روی آتش . فورانِ التهابی روی شورابه
های مذاب : فواره ای که فقط بالا می رود و خیال هبوطش نیست . « نماز
در جهنم » را که بخوانی با من هم عقیده می شوی بیت بیت اش آتش روی
آتش است :

درد سر ۰۰۰ وای ۱ درد سر ۰۰۰ آتش ۱

وای ۰۰۰۱ برگشت از سفر آتش ۱

باید تحمل بکنی ، اگر - در واقع - قلبش را نداری از مرور این غزل بگذرا
اشهدان . نیست ألا عشق .

عشق ؟ - یعنی نماز در آتش ۰۰۰۱

به قول فرزند بزرگوارم شاعر گرامی اطلاق عزیزی ، این احسین ابن
علی [۱] نماز عشق را کجا خواند ؟ مگر نه در آتش ؟ آیا عشق به خشونت و
ظرافت معنا نشده است ؟

واحه هایت تب کشش دارند می شود در گریوه منزل کرد

با تو اردیبهشت خواهم شد شمعدانی بکار در

گلدان !

صراحت های زلال رودابه با این همه شگفتی در واقع مرا می آشوبد .
شاید « ژن » برابر داریم ، سخت است از بودن تا توانستن و از توانستن تا
غرق !

قالیچه های مخمل کرمان بینکم ،
بردوی خاک های ترک خورده ی مسیر
باور کن این دف ، این د د دف دف برای توست
چشن غزل پاشده اطراف بادگیر .

خاک ترک خورده ی نجیب :

عاشقانه حماسه ای برای کویر ، کویر وطن ت . و مجبورت می کند به
سیم آخر بزنی در خرماپزانِ مرداد ، پای سرو پنج هزار ساله ی مقدس ابر
کوه عزیز به سماع برخیزی ، چشمانت را ببندی و بکوبی بر دف از جنس
مستانی که به حضرت دوست رسیده اند .

راست می گوید رودابه : این عشق ، عنایت حضرت اوست که به ودیعه
گذاشته می شود در مجری کوچک قلب آدم و ... حوا ! می گویی چه طور ؟
« حریر بلور » را بخوان ، حرفم را تأیید خواهی کرد :

کارم از عاشقی گذشت انگار . لحظه هایت روانی ام کردند ...
نه ! بخوان ! بخوان مخاطب نازنین رودابه ! تا لحظه هایش را باور کنی

...

من قصد تقریظ ندارم اما از آن جا که می گویند: شهادت از جمله ی
ایمان است ؛ روی گلدسته های حضرت دوست فریاد می زنم شهادت
می دهم که به عنایت « او » رودابه « عشق » را می شناسد :

السلام علیک یا ابن انار ! حضرت عشق ! ضامن میخک !

نامه ات تا رسیدم . لرزیدم . رعشه افتاد بر

دلم

دستم !

« از کوجه های بن بست »

در واقع ، گاهی نگاهی وامی دارد حتّا سنگ با تو درد دل بکند و تو قصه
اش را بشنوی و باور کنی و ... زیباتر بگویم ، ببینی ، ببینی ، ببینی !
سنگ عاشق شد و تبسم کرد . چشمه در آسمان فراوان شد
ریشه ها بی خیال خندیدند . همه ی سفره ها پر از ... نان شد ...

« در بارش معکوس »

این رودابه است که تردید ندارد و تجاهل هم نمی کند ، وقتی « ابن
مجنون » باشی چه جا به جایی ها که دست نمی دهد ! :
مزرعه رنگ چشم های توست ؟ با نگاهت شیه گندم زار ؟
اتوبوس از تو می شود لبریز ؟ یا تو غیبی در آمدی از کار ؟

« سرکش ترین زلیخا »

در غزل « به خنده های تقویم » دوست تر دارد پرنده باشد پرنده ،
غرور ندارد . پرنده معصوم است ، پرنده ، پرنده است اما « اورست ! » ارتفاع
نجیبی نیست ، فاخر است ، عاشق اما نیست ! وقتی عشق را شناختی ،

جنسیت معنا نمی دهد . حالا دلت می خواهد به شانه اش تکیه کنی ، سر بگذاری روی زانویش توی پارک لاله و هر کجا ، مگر عشق محدودیت دارد ؟ این نماز در آتش نیاز عاشق است ، آلودگی نیست ، هوس نیست . اگر این آتش را آب بزنی ، حرام می شود . این ریشه باید تا ادامه ی « هستی » تو باشد . امتحان سختی پیش رو داری !

دختری از تهران برای زندگی می آید نیشابور ، عطار را لمس می کند ، پیش پای ختام می نشیند سراپا دل ، همشهریان تازه اش را طی بیست و چند سال صبح به صبح سلام می کند ... حالا « پریسا » ی ۲۴ ساله ی این مادر که از رگاری او تغذیه کرده است و مونس و رفیق لحظه لحظه های اوست ، پریسای شاعر که امروز دو قلوی مادر است . شعرهای رودابه عصب دارند ، رودابه را تعریف کرده ام و ... نمی توانم تعریف کنم ، رودابه خوب فکر می کند ؛

روستایی ترین نگاهت را می کشانی به مزرعه ، به دمه
تا نفهمم برای گنجشکان فکر فردای ریزه نان هستی

« به خنده های تقویم »

اگر دفتر سوم را گام به گام جلو بروم تفسیری بیش از صفحات کتاب حاضر را شامل می شود و من شما را با این دفتر تنها می گذارم و ... بسنده می کنم به این درود کوتاه :

« خسته نباشی رودابه ! »

بهروز وندادیان

رشت ۸۵/۴/۵